

\* دکتر تقی وحیدیان کامیار، استاد زبان و ادبیات  
دانشگاه فردوسی (مشهد) و از مؤلفان کتاب‌های زبان و  
ادبیات فارسی دوره‌ی متوسطه

# تقلیدی بر تقلد

## پاسخ نقد کتاب‌های دستور

### چکیده:

در این مقاله، نویسنده‌ی محترم به ایراداتی که آقای سید بهرام علوی مقدم، دانشجوی دوره‌ی دکترای زبان شناسی، به مطالب دستور دوره‌ی متوسطه گرفته و در مجله‌ی رشد زبان و ادب فارسی شماره‌ی ۶۷ درج شده، پاسخ داده است.

آموزش زبان  
و ادب فارسی

دوره‌ی بیستم  
شماره‌ی ۱  
پاییز ۱۳۸۵

است اما مقوله‌ی دستوری آن فرق می‌کند. آیا می‌توان گفت کلمه‌ی «پیش» صفتی است که اسم واقع شده یا اسمی است که قید واقع شده یا... پس نوع بسیاری از واژه‌ها را به تنهایی و جدا از متن نمی‌توان مشخص کرد. مثال دیگر:

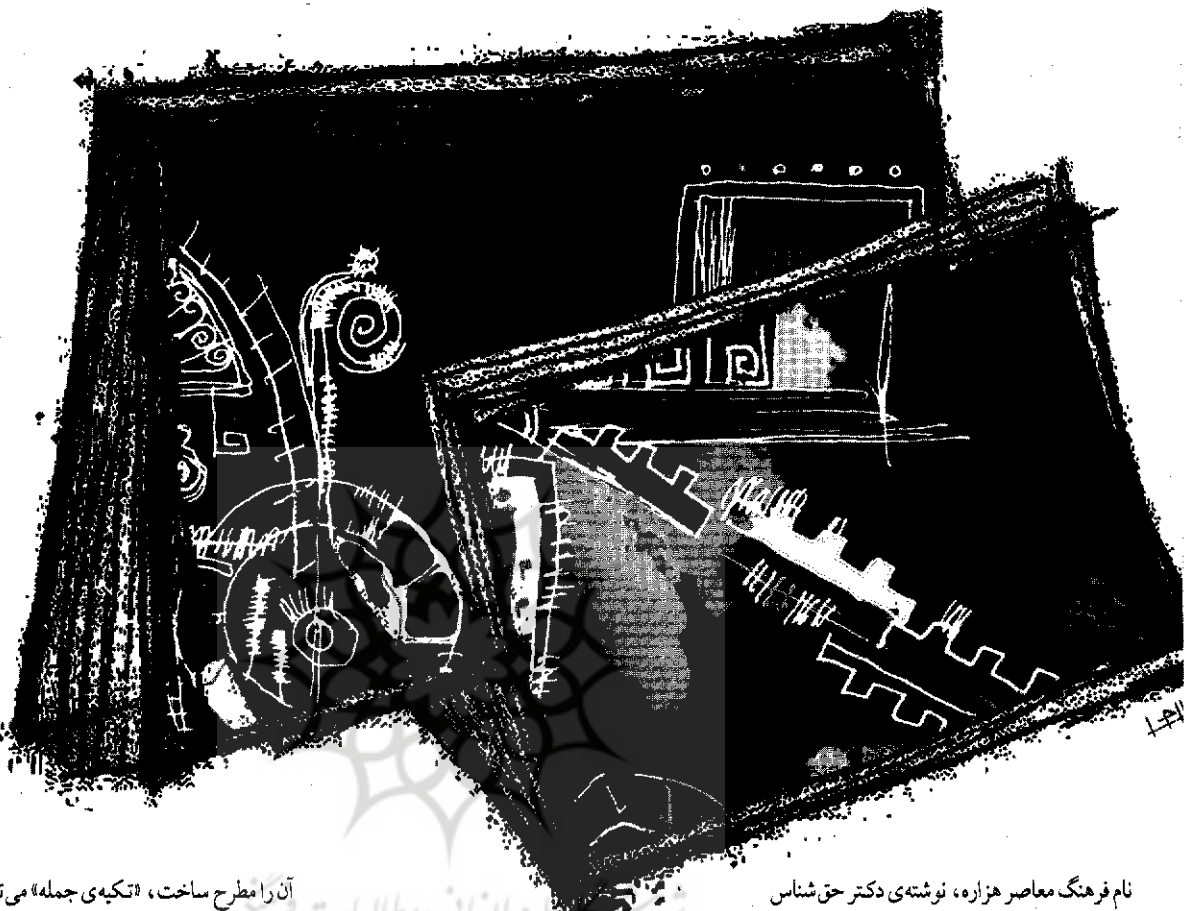
کلمه‌ی «خوب» صفت است یا قید؟ دستورنویسان سستی می‌گویند صفتی است که می‌تواند قید واقع شود. اما می‌توان گفت قیدی است که صفت هم واقع می‌شود و درست آن است که «خوب» مشترک میان قید و صفت است. در کتاب‌های لغت معتبر در توضیح کلمه‌ای که دارای چند مقوله‌ی دستوری است می‌نویسند: صفت، قید، اسم. مثلاً در فرهنگ ویستر واژه‌ی Wrong یک بار با نوع صفت آمده، یک بار با نوع قید، بار سوم با اسم و بار چهارم فعل<sup>۱</sup>. کتاب انگلیسی فارسی به

دستور سوم دبیرستان، چرا توضیح داده نشده که کلماتی هم چون صفت از مقوله‌ی دستوری خود گذر می‌کنند و نقش اسم را به خود می‌گیرند. زیرا ممکن است دانش‌آموزان بسیاری از صفات را که نقش اسم می‌پذیرند به دلیل پذیرفتن خصوصیات فوق، اسم فرض کنند.

حال این که در «دستورهای ساختاری» بحث از انواع «کلمه» نیست. زیرا بسیاری از آن‌ها میان اسم، صفت، قید و غیره مشترک‌اند. مثلاً، کلمه‌ی «پیش» چه نوع کلمه‌ای است؟ به تنهایی و جدا از متن مشخص نیست زیرا نوع آن بسته به کاربردش فرق می‌کند. در مثال «هفته‌ی پیش» صفت است و در مثال «سپاه پیش آمد» قید است. در «پیش او نشستم» حرف اضافه است. در «پیش لباس را دوخت» اسم است. کلمه‌ی «پیش» در همه‌ی این مثال‌ها یکی

مقوله‌ی دستوری، اسم، صفت، صفت، معرفه، تکرار، مسامحه، همزمانی، در زمانی، فعل معین، فعل مرکب، نهاد، جمله، مفعول جمله و...

۱- در صفحه‌ی ۴۴ مجله، اولین انتقاد این است که چرا در دستور دبیرستان به جای «کلمه» از اصطلاح «واژه» استفاده شده، بدون این که قبلاً در مورد آن توضیحی داده شده باشد! در حالی که هر کس می‌داند که واژه همان کلمه است. کافی است منتقد محترم به کتاب سوم دبستان، به ویژه به آخر کتاب و عنوان «واژه‌ها و نام‌های تازه‌ی آن، مراجعه نماید.  
۲- نوشته‌اند در بحث راه‌های شناخت اسم در



آن را مطرح ساخت، «تکیه‌ی جمله» می‌تواند یکی از نقش‌نماها باشد. اگر تکیه‌ی جمله روی واژه «درخت» باشد، سار معرفه است اما اگر روی واژه «سار» باشد سار اسم جنس است. هم چنین نشانه‌ی جمع می‌تواند معرفه‌ساز باشد؛ «سارها از درخت پریدند».

۴- در صفحه‌ی ۶۶ مجله‌ی ایرادی گرفته‌اند که درست است، زیرا توضیح داده نشده که «وند» صرفی برخلاف «وند» اشتقاقی واژه‌ساز نیست و حق با ایشان است و این تذکر جای تشکر دارد. اما در مورد «میانوند» نوشته‌اند در کتاب فارسی «ا» در «سراسر» و «تا» در «سر تا پا» میانوند تعریف شده است. حال آن‌که «ا» و «تا» میان دو تکواژ قرار گرفته‌اند. نویسنده‌ی نقد در کتاب‌های زبان‌شناسی خوانده است که «میانوند» در درون واژه ساده قرار

چرا ایشان ارائه‌ی طریق نکرده‌اند. به هر حال همان‌طور که در دستور دبیرستان آمده اسم یا «معرفه» است یا «نکره» یا «اسم جنس». تشخیص نکره آسان است چون نقش‌نما دارد، اما تشخیص معرفه از اسم جنس میسر نیست. زیرا اسم جنس نقش‌نما ندارد. معرفه هم، جز در نقش مفعولی نقش‌نما ندارد. مثلاً در جمله‌ی «سار از درخت پرید» «سار» نکره است اما در همین جمله «سار» اسم جنس است یا معرفه؟ تشخیص معرفه از اسم جنس با فرینه‌ی ذهنی، ذکری میسر است زیرا اسم جنس و معرفه نشانه‌ی ساختی خاصی ندارد. البته طبق تحقیق نگارنده، که آوردن آن مناسب کتاب درسی دبیرستان نیست و در دانشگاه می‌توان

نام فرهنگ معاصر هزاره، نوشته‌ی دکتر حق‌شناس نیز بر همین روال است.  
۳- نشانه‌های تشخیص اسمی معرفه و نکره به طور کامل ذکر نشده و فقط بعضی از آن‌ها هم چون «را» برای معرفه و «ی» برای نکره آمده است. در نتیجه دانش‌آموزان در برخورد با بعضی از اسمی نمی‌توانند تشخیص بدهند که اسم مورد نظر معرفه است یا نکره.  
نویسنده‌ی مقاله همانند نویسندگان دستور زبان‌های سنتی قدیم، اسم را به معرفه و نکره تقسیم می‌کند. در این صورت تشخیص معرفه از نکره بسیار آسان است؛ «نکره» نقش‌نما دارد و «معرفه» (جز در نقش مفعولی) نقش‌نما ندارد. بنابراین تشخیص نکره از معرفه با این دید بسیار ساده است و برخلاف نظر ایشان نیاز به توضیح ندارد، اگر نیاز به توضیح دارد

می گیرد. زبان شناسان و بعضی از دستوریان مانیز این ادعای غریبان را وحی منزل دانسته اند و می گویند چون آنان چنین نظری دارند بنابراین در فارسی «میانوند» نداریم.

آیا هر چه زبان شناسان غربی گفته اند درست است؟ اگر طبق نظر آن ها در فارسی «میانوند» نباید وجود داشته باشد پس «ا» در «سراپا» و «تا» در «سرتاسر» و «وا» در «جورواجور» و «و» در «زدو خورد» (منازعه) چه هستند؟ زبان شناسان غربی با زبان فارسی آشنا نبوده اند که بدانند در زبان فارسی چیزی به نام «میانوند» در درون واژه غیر ساده هم هست. آن ها با زبان هایی مانند کامبوجی، سودانی و غیره آشنا بوده اند که میانوند در درون واژه ساده دارند. لذا بعضی از آن ها و نه همه ی آن ها میانوند را خاص واژه های ساده دانسته اند.

اما در مورد میانوندهای مشترک با حرف اضافه و حرف ربط، چند سال پیش در همایشی در شهر تبریز مسئله ی میانوند را با استاد علی اشرف صادقی مطرح کردم و گفتم «تا» در «سرتاپا» اگر میانوند نیست پس چیست؟ ایشان گفتند آن را حرف اضافه می دانند. گفتم حرف اضافه متمم ساز است. یعنی اگر پیش از اسم یا ضمیر قرار گیرد آن را متمم می سازد و آن هم در محدوده جمله: «پارسال تا اصفهان رفتم».

حال آن که «تا» در «سرتاپا» واژه ساز است نه متمم ساز و محدوده ی آن هم واژه است بنابراین «تا» در «سرتاپا» نمی تواند حرف اضافه باشد و میانوند است.

پرسیدم «و» در «زدو خورد» اگر میانوند نیست پس آن را چه می نامند؟ گفتند حرف ربط. حال آن که حرف ربط دو جمله را به هم پیوند می دهد و بعضی دو واژه را به هم معطوف می سازد، بی آن که واژه بسازد؛ مثل «علی فقط رفت و آمد» که دو جمله است. «رفت و آمد» در این مثال دو فعل است با دو تکیه و «و» هم حرف ربط است. اما در مثال «رفت و آمد تو یک ساعت طول کشید» در این جا «رفت و آمد» اسم است و همانند هر اسم فقط یک تکیه دارد.

به عبارت دیگر کار «و» در این جا واژه سازی است همانند همه ی «وندهای» صرفی. حال آن که کار «و» در آن جا ربط و عطف است. دلیل دیگر این که «و» وقتی میانوند است فقط «=» تلفظ می شود اما در صورت حرف ربط بودن می توان آن را «=va» تلفظ کرد: رفت و برگشت.

از این مثال ها که بگذریم «ا» چیست؟ این که نه «حرف اضافه» است و نه «حرف ربط» و نه چیزی دیگر. «وا» در «جورواجور» چیست؟ این ها جز «میانوند» چیزی نمی تواند باشند.

نگارنده اخیراً مقاله ای درباره ی وجود «میانوند» در فارسی نوشته است که به زودی به چاپ خواهد رسید. زبان شناسان غربی که وجود میانوند را خاص واژه ی ساده می دانند با زبان فارسی آشنا نبوده و از وجود «میانوند» در واژه ساده آگاه نیستند.

ناگفته نماند زبان شناسان غربی همه بر این باور نیستند که «میانوند» در درون واژه ی ساده قرار می گیرد. مثلاً هارتمس می گوید «ونده» در درون واژه قرار می گیرد و نمی گوید «واژه ی ساده» و مثالی هم که از زبان انگلیسی می آورد واژه ی ساده نیست؛ مانند:

ahso-blomin-tutely  
رک : Dictionary of language and  
linguistics, 1973, britain  
جورج یول نیز همین نظر را دارد (رک یول،  
جورج، بررسی زبان، مترجمان: اسماعیل جاوید  
و حسین وثوقی، ۱۳۷۰، ص ۹۵).

۵- نوشته اند چرا «بی برنامگی» به صورت بی + برنامه + گی تجزیه شده است؟ حال آن که «گ» میانجی است و باید به صورت بی + برنامه + گ + ی تجزیه شود. اولاً در تجزیه ی واژه به نکواژها تجزیه ی ایشان درست نیست زیرا «گ» میانجی نکواژ نیست. نکواژ کوچک ترین واحد معنی دار زبان است و «گ» میانجی معنی ندارد.

ثانیاً در دستورهایی که برای سال های مختلف نوشته می شود نمی توان همه مطالب را در یک کتاب

مثلاً «دستور یک نوشت». «مطالب در دستور یک

ساده مطرح می شود و در سال های بعد توضیحات لازم به آن داده می شود. هم چنین بعضی از مطالب در دستور دبیرستان آمده است که شرح و توضیح آن ها را در دستور دانشگاه می خوانیم. بنابراین در این جا «گی» به عنوان یک نکواژ آمده است و دانش آموز بعداً می خواند که «گ» یک میانجی است. آیا باید به دانش آموز سال اول دبیرستان، در بحث نکواژ، بحث میانجی را هم بیاموزیم! بحث میانجی در دستور دانشگاه آمده است و جایش آن جاست (ص ۱۱۷).

۶- در کتاب زبان فارسی ۳ علوم انسانی «بیگاه» کلمه ی ساده فرض شده است حال آن که از «بی» و «گاه» ساخته شده است.

اگر دستور نویسان سنتی تفاوت میان دستور «همزمانی» و «در زمانی» را ندانند متقد که رشته ی تحصیلش زبان شناسی است باید بداند که دستور «همزمانی» و «در زمانی» دوروش جدا از هم اند.

واژه ای مثل «تشنگی» در بررسی در زمانی از «تشنگ + ای» است. زیرا در زبان پهلوی تشنه، تشنگ بود اما در بررسی «همزمانی» که گذشته ی زبان مورد نظر نیست تشنگی از تشنه + گ میانجی + ی (گ میانجی تکواژ نیست) ساخته شده است. در مورد «بیگاه» باید گفت که امروز این واژه کاربرد ندارد

(مگر در ترکیب گاه و بیگاه) در فارسی امروز کسی نمی گوید «فلانی بیگاه به دیدن من آمد» زیرا معنی آن را نمی فهمند و کاربرد ندارد و اهل زبان که اطلاعی از ساخت واژه ندارند آن را ساده می بینند نه مشتق از بی + گاه به معنی بی وقت، دیر وقت، شبانگاه. بنابراین «بیگاه» در بررسی تاریخی و «در زمانی» مشتق است اما در بررسی «همزمانی» ساده به حساب می آید و این دستور دستور همزمانی است نه تاریخی. ادعای ایشان بر مشتق بودن این کلمه این است که در فرهنگ عمید «گاه» به عنوان اسم ساده آمده و «بی» واژه ی مرکب ساخته است!

حال آن که فرهنگ های لغت، خاص واژه های فارسی امروز نیست بلکه فرهنگ فارسی دری است از آغاز تا امروز. برای مثال یک ستون از واژه های فرهنگ معین را نقل می کنم تا ببینیم هیچ کدام از آن ها

در فارسی امروز مفهوم نیست: «پرویز، ایسان، ایشک، اپگانه، اپرنده، ایشه، اپون». در همین فرهنگ معنی واژه‌ی «آسمان» به صورت آس + مان تجزیه شده است حال آن‌که امروز «آس» به معنی سنگ مفهوم نیست. هم چنین «آفتاب» از آف + تاب دانسته شده و «آفرنگان» از «آفرن + گان» که نه تنها اجزایش برای ما مفهوم نیست بلکه معنی آن، که به نمازهایی در آیین زردشتی گفته می‌شده، نیز نامفهوم است. بنابراین به استناد فرهنگ عمید نمی‌توان گفت که «بیگاه» واژه‌ی ساده نیست زیرا چنان‌که گفتیم در فارسی امروز کسی نمی‌داند بیگاه یعنی بی‌وقت، شبانگاه...

ایشان واژه‌ی «تکاپو» را هم به استناد فرهنگ عمید مشتق مرکب می‌دانند در حالی که از نظر فارسی‌زبانی که بالغت و گذشته‌ی آن آشنا نباشد واژه‌ی ساده است.

واژه‌ی «دوپهلو» برخلاف نظر ایشان، هم می‌تواند «صفت» باشد و هم «اسم». صفت است در «شیء دوپهلو». اسم است در «دو پهلورا برداشت». واژه‌ی «نوجوان» نیز چنین است.

ایشان بر این جمله ایراد می‌بینند: کلیه‌ی واژه‌هایی که تحت عنوان صفت می‌آیند در صورتی که وابسته‌ی اسم باشند صفت‌اند. مثلاً واژه‌ی «جوان» هم می‌تواند «صفت» باشد و هم «اسم». این واژه‌ها اگر تحت عنوان «صفت» بیایند صفت هستند؛ مانند اسب جوان نه اسب پیر اما اگر تحت عنوان «اسم» بیایند اسم هستند: «این اسب پیر مرد است و آن هم اسب جوان»؛ یعنی اسب فردی که جوان است.

۷- ضمیر به جای «اسم» نمی‌آید بلکه به جای گروه اسمی می‌آید. مثلاً در جمله‌ی «مرد مؤدب ورزشکار آمد» اگر به جای اسم ضمیر بگذاریم جمله به صورت «او مؤدب و ورزشکار آمد» حاصل می‌شود که از لحاظ دستوری صحیح نیست. در پاسخ باید گفت صحیح نبودن این مثال ناشی از این نیست که ضمیر به جای اسم می‌آید. بلکه اشکال از آن است که ضمیر صفت نمی‌گیرد (البته ضمیر اول شخص و دوم شخص مفرد در زبان فارسی صفت می‌پذیرد: من بیچاره) بنابراین نادرستی نظر منتقد

محترم روشن است: از طرفی در جمله‌ی «من علی را دیدم» اگر به جای گروه اسمی «علی را»، «او» بگذاریم نادرست است: «من او دیدم». ضمن این‌که ضمیر به جای اسم می‌نشیند و درحقیقت معادل آن است: «علی آمد = او آمد». اما اگر به جای گروه اسمی بیاید معادل آن نیست. «مرد مؤدب ورزشکار» معادل «او» نیست زیرا صفت‌های «مرد» را ندارد.

۸- یک نوع قید به عنوان «قید نشانه‌دار» پیشوندی آمده است که در دستورهای دیگر این پیشوند را «حرف اضافه» دانسته‌اند. حال این‌که در دستورهای دیگر اشکال است نه در این دستور. زیرا در جمله‌ی «او را به ندرت می‌بینم» «به» حرف اضافه نیست بلکه پیشوندی است که از اسم «ندرت» قید مختص ساخته است، معادل ندرتاً. «به ندرت» یک واژه است که از دو تکواژ ساخته شده برخلاف «به خانه»، «به دبیرستان» و «به او» که متمم هستند.

۹- آقایان صادقی و ارژنگ در دستور خود، افعالی هم چون «بود، باشد، است، دارد، داشت، خواهند شد، شده باشد و...» را فعل معین نامیده‌اند و افعال کمکی از نظر آن‌ها افعالی است که به کمک اسم، صفت و قید و جز آن فعل مرکب می‌سازند، حال چرا در دستور دبیرستان، یک فعل کمکی معادل «فعل معین» به کار رفته است؟

این اشکال نیز منطقی نیست زیرا همه در دستورهای فارسی «فعل معین» و «فعل کمکی» را معادل هم به کار برده‌اند و تنها در دستور صادقی و ارژنگ فعل کمکی را به معنی خاص به کار برده‌اند.

۱۰- چرا در کتاب زبان فارسی ۱ نوشته شده: در ماضی نقلی سوم شخص مفرد، معمولاً «است» حذف می‌شود؟ چرا گفته شده معمولاً «حال آن‌که باید گفته می‌شد «گاهی» و آن هم به قرینه‌ی لفظی یا معنوی.

برخلاف نظر ایشان در فارسی گفتاری، در سوم شخص مفرد، ماضی نقلی «است» همیشه حذف می‌شود و آمدن آن غیر عادی است. در فارسی نوشتاری هم معمولاً حذف می‌شود، مگر در نثر ادیبانه که گرایش به گذشته دارد و حذف نکردن آن عادی است. اما در فارسی نوشتاری معیار، حذف «است» از سوم شخص ماضی نقلی کاملاً عادی

ضمن آن‌چه در دستورها به عنوان «قرینه‌ی معنوی» می‌آید یعنی چه؟ قرینه‌ها چهارگونه‌اند. قرینه‌ی لفظی: (علی آمد و کتاب را آورد) به جای (علی آمد و علی کتاب را آورد)؛ قرینه‌ی حضوری: (آمد) به جای (علی آمد)، وقتی که منتظریم علی بیاید و می‌بینیم که از دور دارد می‌آید؛ قرینه‌ی ذهنی، مثلاً قرار بوده کسی ساعت هشت از سفر برگردد. اطلاع می‌دهیم (ساعت ده برمی‌گردد)؛ قرینه‌ی متنی مثل (حافظ خوش می‌سراید) یعنی حافظ شعر می‌گوید زیرا «سرودن» به معنی «شعر گفتن» است.

بنابراین، حذف فعل «است» در سوم شخص ماضی نقلی ربطی به قرینه‌ها ندارد، بلکه گونه‌ی آزاد است به این صورت که هم جمله‌ی «فرهاد آمده است» معمول است و هم «فرهاد آمده».

۱۱- در صفحه‌ی ۲۱ کتاب زبان فارسی ۱، جمله‌ای به این صورت ارائه شده است: مرغان دریایی پریده بودند. در این تمرین خواسته شده است نام هریک از اجزای جمله نوشته شود و بعد می‌افزایند هدف نویسندگان از این تمرین این بوده است که «بودند» در این جا فعل ربطی فرض شود و «پریده» به عنوان مسند.

در پاسخ باید گفت فرضی در کار نیست. نویسندگان فقط پرسیده‌اند و پاسخ‌ها در بعضی مسند است و در بعضی مسند نیست.

۱۲- سپس به استناد تعریف «فعل مرکب» از نظر دکتر دبیر مقدم، نوشته‌اند: در جمله‌ی «صیادی از رودخانه ماهی گرفت» «ماهی» مفعول نیست بلکه «ماهی گرفت» فعل مرکب است و با استناد به این نظر نادرست می‌خواهد بگوید هر مفعولی که «را» نداشته باشد «فعل مرکب» می‌سازد، مثل «فرهاد آبارتمان خرید. میز خرید، جارو خرید، میخ خرید، خودکار خرید و...» در این صورت در زبان فارسی بی‌نهایت «فعل مرکب» وجود دارد.

چند مثال دیگر: غذا داد. سیب داد. آناناس

رهبر آموزش زبان و ادب فارسی  
دوره‌ی بیستم  
شماره‌ی ۱  
پاییز ۱۳۸۵



داد. هلو داد. کتاب داد. سماور داد. قیچی داد.  
بیل داد. عسل داد. گوسفند داد... هم چنین ماهی  
گرفت. کتاب گرفت. قرمه سبزی گرفت. میگو  
گرفت. کیوی گرفت و...

نادرستی این نظر روشن تر از آن است که نیاز به  
استدلال داشته باشد. چون مفعول می تواند معرفه  
باشد و در این صورت نشانه معرفه (را) می گیرد:  
علی کتاب را خرید و می تواند نکره باشد: علی کتابی  
خرید. در این صورت نقش نمای نکره در مفعول (ی)  
یا (را) می گیرد و نیز می تواند اسم جنس باشد:  
«علی کتاب خرید» که نقش نمایی می گیرد. چرا «کتاب  
خرید» را فعل مرکب بگیریم. تنها به این دلیل که  
نشانه معرفه یا نکره ندارد. این چه استدلالی است  
که در جمله ی مثلاً «علی کتاب را خرید» کتاب معرفه  
است اما اگر «را» را حذف کنیم یعنی معرفه را به اسم  
جنس بدل کنیم فعل مرکب می شود!

۱۳- دکتر باطنی sentence انگلیسی را به  
«جمله» ترجمه کرده اند و clause را به «بند»؛ مثلاً  
«اگر معمار این ساختمان را می شناسی لطفاً اسم و  
آدرسش را به من بگو» را جمله می داند که از دو بند:  
«اگر معمار... می شناسی» و «لطفاً اسم و... بگو»،  
درست شده است؛ به عبارت دیگر اصطلاح «بند»  
را اول بار دکتر باطنی به کار برده اند.

دریاسخ باید گفت در جامعه ی ما «بند»  
ناآشناست و به جای «بند»، جمله می گویند. زیرا  
می گویند به تعداد فعل جمله وجود دارد. چون  
اصطلاح «بند» برای جامعه ی ما ناآشناست و نگارنده  
ضمن تدریس، این را تجربه کرده بود لذا اصطلاح  
جمله را برای clause به کار بردم و اصطلاح جمله ی  
مستقل را برای sentence، چون هم مفهوم را بهتر  
می رساند، و هم جامعه به راحتی آن را پذیرفت. زیرا  
با باور آن ها مغایرتی نداشت. پس به کار بردن  
«جمله» به جای «بند» به دلیل فوق بوده است.

۱۴- جمله های مستقل است» درست نیست.

حق با ایشان است. حرف حق را باید پذیرفت  
و جای سپاس است و باید «جمله های هم پایه  
جمله های مستقلی هستند» به این صورت اصلاح

شود: جمله های مستقل هم پایه مرکب نیستند زیرا  
هیچ جمله ی مستقلی جزئی از جمله ی مستقل دیگر  
نیست.

به هر حال، جمله های وابسته هم می توانند  
هم پایه باشند: «به او گفتم که برود و نامه را پست  
کند» که یک جمله مستقل مرکب است با دو وابسته ی  
هم پایه. اما «به بیمارستان رفتم که دوستان را عیادت  
کنم و برگشتم» جمله اول مرکب است و جمله بعد  
مستقل است.

۱۵- در مبحث «معلوم و مجهول» به استناد نظر  
دکتر دبیر مقدم نوشته اند: جمله ی «کتاب گلستان  
به وسیله سعدی نوشته شده است»، غلط نیست.

مسئله این است که هر زبان ویژگی های خاص  
خود را دارد. در زبان فارسی اولاً فعل مجهول کاربرد  
زیادی ندارد و به جای آن از شناسه مبهم «-ند» =  
«and» با فعل معلوم استفاده می شود. مثلاً به جای  
«جیب علی زده شده» می گویند «جیب علی را  
زده اند» هم چنان که در کلبه و دمه بهر امشاهی معادل  
فعل مجهول «حکمی» عربی «آورده اند» آمده است،  
نه «آورده شده است».

ضمن این که در زبان فارسی در صورتی فعل  
مجهول را به کار می برند که نهاد آن مشخص نباشد یا  
نخواهند آن را مشخص کنند: «غذا خورده شد» اما  
در زبانی مثل انگلیسی حتی اگر نهاد هم معلوم باشد  
فعل را می توان به صورت مجهول به کار برد؛ مانند  
این جمله:

This letter was written by Jack  
که ترجمه ی درست فارسی آن چنین است:  
«جک این نامه را نوشته»، اما کسانی که فارسی و فن  
ترجمه را نمی دانند و لفظ به لفظ ترجمه می کنند آن را  
چنین ترجمه می کنند: این کتاب توسط جک نوشته  
شده.

در دستور دبیرستان آمده که این نوع ترجمه با  
روح زبان فارسی منافات دارد. شک نیست که  
مترجمان باید از آوردن این گونه جمله ها پرهیزند زیرا  
این گونه جمله ها در فارسی کاربرد ندارد. ممکن  
است گفته شود این گونه جمله ها را گاهی مترجمان  
ناآگاه به کار می برند. بلی ممکن است اما واقعیت

این است که نه در فارسی نوشتاری و نه گفتاری  
این گونه جمله ها کاربرد ندارد و کاربرد آن ها نادرست  
است. شاید زمانی این شیوه در فارسی رایج شود.  
البته در آن صورت ناچار دستور نویس تجدیدنظر  
می کند. زیرا دستور زبان تجویزی نیست. اما  
این گونه جمله ها فقط در ترجمه های غلط  
دیده می شود و نادرست است.

البته جای تعجب است که آقای دکتر دبیر مقدم  
چرا این گونه جمله را درست می پندارند، حال آن که  
نه با روح زبان فارسی مطابقت دارد و نه فارسی زبانان  
آن ها را به کار می برند.

۱۶- نکته ی دیگر آوردن نقش نمای مفعولی «را»  
پس از جمله های موصولی است؛ مثل «کتاب  
داستانی که هفته ی پیش منتشر شده بود را خریدم». «  
روال عادی این گونه جمله ها که طی قرن ها کاربرد  
داشته به این صورت است: «کتاب داستانی را که  
هفته پیش منتشر شده بود خریدم» چنان که می بینیم  
جمله ی اول نه تنها در گذشته به همین صورت کاربرد  
داشته بلکه اکنون نیز اکثر مردم آن را به همین صورت  
به کار می برند. ضمناً جمله ی موصول هر چه  
طولانی تر باشد آوردن «را» پس از آن غیر عادی تر  
است: «کتاب داستانی که دو هفته پیش از برگشتن  
شما از سفر منتشر شده بود را خریدم.»

در این مورد هم نه به استناد این که هیچ گاه در  
زبان فارسی آوردن «را» پس از جمله ی موصول  
کاربرد نداشته بلکه به استناد این که کاربرد آن عادی و  
رایج نیست، پرهیز از کاربرد آن توصیه شده و  
صورت دیگر صحیح به شمار آمده است.

در این مورد نیز اگر کاربرد «را» پس از جمله ی  
موصول رایج شد باز دستور نویس باید آن را بپذیرد.

۱۷- نوشته اند دکتر خالری معتقد است که فعل  
برای تمام شدن محتاج متمم نیست. راست است  
که مرحوم دکتر خالری مردی فاضل، ادیب، شاعر  
و محقق بود اما در این مورد اشتباه کرده است و کیست  
که اشتباه نکند. مهم این است که انسان کم اشتباه  
کند. ببینید فعل در جمله ی «پروین می نازد» به متمم  
نیاز دارد مثلاً «پروین به پدرش می نازد» و بدون متمم  
معنی جمله ناقص است. آیا واقعیت را باید بپذیریم

یا نظر دکتر خانلری را؟ آیا شما خود حرف دکتر خانلری را می‌پذیرید؟

۱۸- هم چنین نوشته‌اند در صفحه‌ی ۱۹ زبان فارسی آمده است که «متّم گروه اسمی است که پس از حرف اضافه بیاید و معنای فعل بدون آن ناتمام باشد» حال آن‌که باید گفته می‌شد «متّم فعل گروه اسمی است که...»

موردی که منتقد اشاره کرده است در دستور دبیرستان مربوط به بحث اجزای جمله است. یعنی اجزائی که فعل به آن‌ها نیاز دارد: نهاد، مسند، مفعول و متّم. بنابراین منظور از متّم در این جا جز «متّم فعل» نیست زیرا اکل بحث درباره‌ی آن است. به عبارت دیگر خواننده‌ی کتاب، دانش‌آموز یا معلّم، با وجود عنوان مبحث و مثال که برای متّم آمده به خوبی متوجه است که منظور از متّم، متّم فعل است. البته اگر متّم فعل می‌آمد بهتر بود. هر چند اشکال اساسی نیست.

۱۹- نوشته‌اند میرعمادی گروه‌های جمله را تقسیم کرده است به گروه اسمی، گروه حرف اضافه‌ای، گروه قیدی، گروه فعلی و ایرادی می‌گیرند که چرا در دستور دبیرستان گروه حرف اضافه‌ای نیامده است؟ در پاسخ باید گفت دستور دبیرستان بر مبنای نظریه‌ی ساختاری است و در دستور ساختاری گروه‌های سازنده‌ی جمله به فعلی، اسمی و قیدی تقسیم می‌شوند. هم‌چنان‌که در کتاب توصیف ساختمانی دستور زبان دکتر باطنی تقسیم شده است. بنابراین در دستور دبیرستان می‌باید گروه‌ها به اسمی، فعلی و قیدی تقسیم شوند. از طرفی کتاب دکتر میرعمادی بر اساس نظریه‌ی حاکمیت و مرجع‌گزینی است و نام کتاب نحو زبان فارسی بر پایه‌ی نظریه‌ی حاکمیت و مرجع‌گزینی است و در این صورت گروه‌ها به چهار نوع تقسیم شده‌اند: فعلی، رسمی، قیدی، حرف اضافه‌ای.

۲۰- نوشته‌اند چرا در دستور دبیرستان، ضمائر و صفات جانشین اسم در جایگاه هسته نیامده است؟ اولاً «ضمیر» به عنوان «هسته‌ی گروه اسمی» در کتاب فارسی یک آمده (ص ۱۰۰) و در کتاب فارسی دو هم با توضیحات بیش‌تر آمده است (ص

۱۲۴).

ثانیاً مسئله‌ی صفت جانشین اسم نکته‌ای است که دستوریان سستی به آن معتقدند و بی‌اعتبار است. این نکته، آمانه به این صورت که دستور نویسان سستی معتقدند، در دستور ۲ دانشگاه خواهد آمد و جایش در دستور دبیرستان نیست. زیرا هر نکته‌ی دستوری را نمی‌توان در دستور دبیرستان آورد و در کتاب فارسی ۱ دبیرستان نباید تمام مطالب دستوری فارسی آورده شود.

۲۱- نوشته‌اند در «دستور صادقی و ارزنگ» بدل، متّم اسم و جمله‌ی ربطی توضیحی آمده است، چرا در این دستور نیامده است؟ پاسخ این است که در زبان فارسی ۳ شاخه‌ی نظری سال ۱۳۸۱ صفحه‌ی ۱۱۰ نه تنها «بدل» آمده است بلکه تکرار و معطوف هم آمده است؛ منتها به عنوان نقش‌های تبعی نه وابسته زیرا بدل وابسته‌ی گروه اسمی نیست بلکه نقش آن تابع گروه اسمی پیش از خودش است. مثلاً در جمله‌ی «برادرم علی با تو صحبت خواهد کرد»، «برادرم» نقش نهادی دارد و «علی» هم که بدل است تابع آن است؛ یعنی نقش نهادی دارد. «من پایتخت چین، پکن را دیده‌ام». «پایتخت چین» مفعول است «پکن» هم مفعول است. اتفاقاً این نکته یکی از مزایای این دستور است، زیرا بدل وابسته نیست.

۲۲- بنابراین گفته‌ی باقری «ها» و «ی» نکره وابسته‌ی پسین نیستند. در دستور صادقی و ارزنگ این دو وابسته‌ی پسین به حساب آمده‌اند (ر. ک. دستور سوم متوسطه فرهنگ و ادب، ۱۳۶۰، صفحه‌ی ۱).

باید پذیرفت که این اشکال وارد است زیرا اگرچه در دستور صادقی و ارزنگ «ی» نکره و نشانه‌های جمع وابسته پسین به‌شمار آمده‌اند اما نظر باقری درست است. این‌ها وندهای صرفی‌اند و وابسته‌ی پسین نیستند.

۲۳- در دستور دبیرستان ویژگی‌های فعل پنج‌تاست: شخص، زمان، گنر، معلوم و مجهول و وجه. نوشته‌اند «نمود» یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های فعل محسوب می‌شود و وجودش در بین

ویژگی‌های فعل ضروری است.

خلاف نظر منتقد، «نمود» وجودش هیچ ضرورت ندارد. بر خلاف پنج ویژگی‌ای که در دستور آمده است. زیرا فعل‌هایی که نمود استمرار دارند در بحث زمان افعال آمده است، بنابراین بود و نبود اصطلاح «نمود» در دستور فارسی فرقی نمی‌کند. به همین دلیل در دستورها از جمله، در کتاب «توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی دکتر باطنی» نیامده است و تا آن‌جا که نگارنده می‌داند در دستور (به قول منتقد) صادقی و ارزنگ آمده است. از طرفی در آن‌جا هم ذکر شده است که در زبان فارسی نمود مستمر [ماضی مستمر، مضارع مستمر، ماضی نقلی مستمر] مربوط به زبان گفتار است و در زبان ادبی دیده نمی‌شود.

۲۴- آخرین اشکال: افعال دوجهبی افعالی هستند که هم می‌توانند ناگذر و هم گذرا به‌کار روند، بدون آن‌که در ساخت و معنی آن‌ها تغییری ایجاد شود؛ مانند «غذا پخت» (ناگذر) و «مادر غذا پخت» (گذرا). چنان‌که می‌بینیم معنای فعل تغییر نکرده، تفاوت در ناگذر و گذرا بودن است.

عجیب است که ایشان معتقدند فعل‌های دوجهبی از لحاظ معنایی با هم تفاوت‌هایی دارند. در دو جمله‌ی فوق معنی «پختن» فرق دارد و گذرا و ناگذر بودن تفاوت آن‌هاست.

ناگفته نماند مقصود ما از ذکر عدم تفاوت معنایی در فعل‌های دوجهبی این است که تصور نشود فعل‌هایی مانند «گرفتن» دوجهبی است. زیرا هم به‌صورت ناگذر به‌کار می‌رود، مانند «باران گرفت» و هم به‌صورت گذرا: «علی کتاب را گرفت».

فعل «گرفت» برخلاف مثال‌های بالا دوجهبی نیست زیرا در مثال اول معنی شروع شدن دارد و در مثال دوم معنی «اخذ کردن» بنابراین با وجود این‌که در این دو مثال فعل «گرفت» صورت واحد دارد از لحاظ معنی کاملاً متفاوت است.